

## سازمان‌های زنان در ایران عصر پهلوی

دکتر محمدحسین حافظیان\*

### چکیده

از اواخر دوره قاجار و هم‌زمان با انقلاب مشروطیت و علی‌رغم عدم حضور زنان در صحنه سیاست رسمی و محدودیت در ایفای نقش به‌عنوان صاحبان قدرت سیاسی شاهد فعالیت سیاسی زنان در صحنه‌های غیر رسمی و تلاش آنان برای تشکیل سازمان‌ها و احزابی که اهداف خاص زنان را پیگیری کند، هستیم که این مهم با تحولات بسیار تا زمان انقلاب اسلامی و پس از آن نیز ادامه پیدا کرده است. بر این اساس، سؤال اصلی که این پژوهش درصدد پاسخگویی به آن می‌باشد، این است که آیا سازمان‌ها و احزاب زنان که در ایران در دوره انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی تشکیل شد دارای استقلال از حکومت بودند یا اینکه بیشتر به‌صورت نهادهایی وابسته به نهاد دولت تشکیل می‌شدند و عمل می‌کردند؟ فرضیه‌ای که به این پرسش پاسخ می‌دهد، این است که سازمان‌ها و احزاب سیاسی زنان که در دوره مشروطه تا انقلاب اسلامی تشکیل شدند، هر چند شاید در آغاز مستقل از دولت می‌بودند، اما با گسترش فعالیت‌هایشان با مانعی به نام دولت مطلقه روبه‌رو می‌شدند. بدین ترتیب، اهداف و عملکردشان تابع کنترل دولت قرار می‌گرفت و استقلال خویش را تا حد زیادی از دست می‌دادند. برای انجام این پژوهش، از روش تاریخی استفاده شده و به ویژه اساسنامه دو سازمان مهمی که در دوران پادشاهان اول و دوم پهلوی، یعنی کانون بانوان و سازمان زنان ایران، به فعالیت پرداختند، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

### کلیدواژه‌ها

کانون بانوان، سازمان زنان ایران، احزاب سیاسی، فمینیسم، دولت مطلقه

\* استادیار و مدیر گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج hafezian@gmail.com

## مقدمه

اساساً نه تنها در ایران، بلکه در تمامی مناطق جهان، ورود زنان به صحنه سیاست از جلوه‌های مدرنیته و پدیده‌ای نوظهور است. آنچه که در صحنه سیاست به صورت قاعده بوده، دوری و کناره‌گیری تاریخی زنان از سیاست بوده است. به همین خاطر، ورود زنان به صحنه سیاست در عصر نوین امری استثنایی و خارق‌العاده تلقی شده است. طبیعتاً زنان ایرانی نیز از این روند برکنار نبوده‌اند و سهم آنان در صحنه سیاست ناچیز بوده است. البته روی دیگر این سکه، خاموش بودن تاریخ درباره وضعیت و فعالیت‌های سیاسی زنان ایرانی است، زیرا عموماً قدرتمندان یعنی مردان به نگارش تاریخ می‌پرداخته‌اند و به همین خاطر فعالیت‌های سیاسی زنان به کتاب‌های تاریخ چندان راه نمی‌یافته است. البته در عین حال حضور زنان در صحنه سیاست رسمی و ایفای نقش به‌عنوان صاحبان قدرت سیاسی بسیار محدود بود.

مهم‌ترین استثناء از نظر میزان حضور زنان در صحنه سیاسی، انقلاب مشروطیت بود. پروین پایدار در این زمینه می‌نویسد: «زنان نیز به خواسته اعطای قانون اساسی پیوستند. آنان گردهمایی‌های سنتی اجتماعی و مذهبی خود را به میتینگ‌های سیاسی تبدیل کردند. زنان از آخرین رویدادهای سیاسی در مساجد و روضه‌ها اطلاع می‌یافتند، و آن‌ها را در انجمن‌های مخفی خود به بحث می‌گذارند» (Paidar, 1994: 52). یکی از مسائل بسیار جالب توجه و نوپدید در جریان انقلاب مشروطه، تأسیس و گسترش انجمن‌های مخفی و نیمه‌سری زنان بود. ژانت آفاری، به چگونگی سازماندهی، عضوگیری و فعالیت‌های آنان می‌پردازد و نکات ناگفته‌ای را در این باره فاش می‌سازد (آفاری، ۱۳۷۷). نقش‌های زنان در این دوران بسیار تفاوت می‌کرد. فعالیت‌های سیاسی زنان از پخش اطلاعات، نشر اخبار، اقدام به صورت خبرچین و پیک، شرکت در تظاهرات، و به دست گرفتن اسلحه جهت اعتراض متفاوت بود.

همچنین زنان برای مظفرالدین‌شاه نامه‌های تهدیدآمیز فرستادند. یک نامه از کمیته انقلابی زنان حامل عنوانی بود که یک دست سرخ را با طپانچه نشان می‌داد و شاه را در صورت چشم‌پوشی از خواست مردم برای عدالت‌خانه به مرگ تهدید می‌کرد (ملک‌زاده، ۱۳۶۴: ۶۱-۶۴). بدین ترتیب در جریان انقلاب مشروطیت انجمن‌های زنان گسترش پیدا کرد. بیشتر این سازمان‌ها، تنها از میان زنان عضویت می‌پذیرفتند. انجمن نسوان، ۱۵۰ عضو جذب کرد و خود را متعهد ساخت که علیه دیدگاه‌های واپس‌گرایانه و عقب‌مانده به نبرد به‌پردازد (همان، ۶۴-۶۶).

۶۱). بعدها، انجمن مخدرات وطن جایگزین انجمن نسوان شد. به طور کلی، مشارکت زنان در جنبش مشروطه اشکال متنوعی داشت. زنان در تظاهرات و شورش‌های خیابانی شرکت می‌کردند و پشتیبانی مشتاقانه‌ای از روحانیت به عمل می‌آوردند.

در سال‌های اولیه پس از پیروزی انقلاب مشروطه، زنان به فعالیت‌های گوناگونی دست زدند تا از مشروطه تازه پدید آمده حفاظت کنند. زنان همچنین کمیته‌هایی را تشکیل دادند که برای خانواده‌های مشروطه‌خواهان پول و جواهرات جمع می‌کردند. کسروی می‌گوید که در تهران، زنان در حال تظاهرات در خیابان‌ها و پناه دادن به نمایندگان و پنهان کردن سربازان داوطلب دیده می‌شدند (کسروی، ۱۳۶۱: ۶۴۶). ملک‌زاده نیز گزارش می‌کند که یک زن به سوی یک واعظ ضد مشروطه که برای جمعیتی در میدان مرکزی تهران سخنرانی می‌کرد، تیراندازی کرد و وی را کشت. خود وی نیز بی‌درنگ به دست جمعیت کشته شد (ملک‌زاده، ۱۳۶۴: ۱۴۵).

پروین پایدار موفقیت جنبش مشروطه را در رابطه با زنان براساس نتایج بلند مدت آن تحلیل می‌کند و اظهار می‌دارد، «صرف اقدام سیاسی دسته‌جمعی زنان (در جریان مشروطیت) و..... به سود جنبش زنان بود، زیرا فضا و فرصتی برای زنان فراهم آورد تا به یادگیری سازماندهی خودشان به‌پردازند. همچنین این امر، تصویر اجتماعی از زنان به‌عنوان موجودات خصوصی را به سوی تصویر مشارکت‌کنندگان عمومی تغییر داد و به همان لحاظ به هیچ‌وجه دستاورد اندکی نبود» (Paidar, 1994: 68).

با این حال، با تصویب قانون اساسی مشروطیت، تغییری در اختصاص سلطنت به مردان پیش نیامد و این امر در عصر پهلوی نیز همچنان محفوظ و برقرار ماند. همچنین حق رأی به زنان گسترش نیافت و آنان همانند صغار و مجانین از رأی دادن محروم شدند. بدین ترتیب، روشن می‌شود که تاریخچه فعالیت‌های سازمان‌یافته زنان در ایران به دوران انقلاب مشروطیت باز می‌گردد. زنانی که اندک‌اندک از شکل موجودات خصوصی خارج می‌شدند و به حوزه عمومی گام می‌گذازدند، دریافته‌اند که داشتن برخی تشکیلات و نهادهایی از آن خود آن‌ها می‌تواند کمک مؤثری در پیگیری اهدافشان به آن‌ها بنماید. بیشتر این سازمان‌ها - که در ابتدا به‌صورت انجمن‌های سری و مخفی فعالیت می‌کردند - دارای اهداف روشن و خاص زنانه نبودند و نمی‌شد آن‌ها را سازمان‌های فمینیستی محسوب داشت. بلکه کارکرد آن‌ها بیشتر در

سازمان‌های زنان در ایران عصر پهلوی

ارتباط با کشمکش‌های عام ضداستبدادی و ضداستعماری کل جامعه قابل تبیین بود. با رشد این‌گونه سازمان‌ها و همچنین افزایش تجربیات آن‌ها، و به ویژه پس از رسیدن به این نتیجه که حتی دموکرات‌ترین و ملی‌ترین حکومت‌های پس از مشروطه نیز کاری برای «رهاسازی زنان»<sup>۱</sup> انجام نداده‌اند، این سازمان‌ها به گونه‌ای فزاینده به سوی بیان و طرح خواسته‌های خاص زنان روی آوردند و به صورت سازمان‌های مدافع حقوق زنان ظاهر گردیدند.

**گفتار اول: سازمان‌های زنان در دوران رضا شاه**

در مدت ۱۶ ساله سلطنت رضا شاه به رغم تحولات اجتماعی، وضعیت سیاسی زنان هم از نظر رسمی و هم به‌طور عملی تغییر چندانی نیافت. برای نمونه حق رأی باز هم به زنان گسترش نیافت، زنان مناصب عمومی به‌دست نیاوردند و امکان تأسیس سازمان‌های مستقل سیاسی جهت دفاع از حقوق خویش را نیز پیدا نکردند. در نتیجه زنان در نبود جامعه مدنی، تجارب لازم را برای حق‌طلبی و فعالیت‌های سازمان‌یافته کسب نکردند. در نبود جامعه مدنی، زنان وابسته به دربار و اقمار آن گاهی چتر حمایت خود را می‌گشودند و جماعات، سازمان‌ها و انجمن‌های زنانه وابسته را تأسیس می‌کردند تا اقلیتی از زنان که تشنه پیوندهای اجتماعی شده بودند بتوانند اندکی فراتر از زندگی خانوادگی و محفلی، استعدادهای خود را بروز دهند (کار، ۱۳۷۶: ۲۳).

نبود سازمان‌های مستقل زنان که نمایندگی آنان را در جهت کسب حقوق و بهبود وضعیت‌شان بر عهده گیرند، از عوامل مهم عدم بهبود وضعیت سیاسی زنان پس از مشروطه تا عصر پهلوی دوم بوده است. نبود این‌گونه سازمان‌ها که مستقل از حکومت به پیگیری خواسته‌های زنان و پشتیبانی از زنان جهت ورود به عرصه سیاست و کسب مقامات عمومی به‌پردازند، موجب شد که نظام پدر سالار رضا شاه نیز - به رغم اینکه خود بنیان‌گذار تحولاتی در عرصه اجتماعی برای زنان بود - گامی برای بهبود وضعیت سیاسی آنان برندارد. بدین ترتیب نقش حاشیه‌ای زنان در سیاست که در تمامی عصر قاجار مشخصه جنبه سیاسی وضعیت آنان بود، هم‌چنان باقی ماند و شاید حتی بتوان گفت که بسیار محدودتر شد. زیرا

1- Women's Emancipation

ویژگی‌های شخصی رضا شاه در زمینه خودکامگی بیش از حد و خودرأیی وی در زمینه امور مملکتی که حتی توجهی به آراء مقامات زیر دست خود هم نداشت، موجب شد که همان نقش حاشیه‌ای و پشت پرده زنان نیز در زمینه اثرگذاری بر تصمیمات حاکم کاهش بیابد و بسیار کم‌رنگ‌تر شود.

رضا شاه علیه هر گونه فعالیت مستقل و خودجوش سیاسی و فمینیستی به مقابله برخاست. تا سال ۱۳۱۴ شمسی که وی سازمان زنانی رسمی را تأسیس کرد، تقریباً هیچ نشانه‌ای از جنبش مستقل زنان که در طی دو دهه پیش شکوفا شده بودند، به چشم نمی‌خورد (Paidar, 1994: 102). در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۱۴، به اشاره رضا شاه، «کانون بانوان» تحت ریاست افتخاری دختر رضا شاه، شاهزاده شمس پهلوی، و با همکاری و مراقبت وزارت معارف آغاز به کار کرد تا بدین ترتیب به جذب مشارکت زنان و به عبارت بهتر به گسترش وفاداری به رضا شاه به‌پردازد. خانم هاجر تربیت نیز به ریاست این سازمان برگماشته شد. مقاصد این سازمان بدین ترتیب اعلام گشته بود:

۱- تربیت فکری و اخلاقی بانوان و تعلیم خانه‌داری و پرورش اطفال مطابق قواعد علمی به وسیله خطابه‌ها، نشریات، کلاس‌های اکابر، و غیره؛

۲- تشویق به ورزش‌های متناسب برای تربیت جسمانی با رعایت اصول صحیح؛

۳- ایجاد مؤسسات خیریه برای امداد به مادران بی‌بضاعت و اطفال بی‌سرپرست؛

۴- ترغیب به سادگی در زندگی و استعمال امتعه وطنی (بامداد، ۱۳۴۷: ۸۹).

البته هدف اصلی ایجاد این کانون، همان پیگیری سیاست کشف حجاب بود. بدرالملوک بامداد در این باره می‌نویسد: «ضمن سایر اقدامات منظور اصلی یعنی ترک چادر سیاه مندرجاً پیشرفت می‌کرد به این طریق که زنان عضو جمعیت با راضی کردن خانواده‌های خود یکی به یکی به برداشت چادر مبادرت می‌نمودند و در مجالس سخنرانی، سایر بانوان را تشویق به ترک کفن سیاه می‌کردند» (همان، ۹۱). به دلایل مختلف، این کانون نتوانست نقش چندانی در تأثیرگذاری بر وقایع مربوط به زنان بازی کند، که مهم‌ترین آن کار کردن این سازمان در چارچوب رژیم سرکوب‌گر و نامشروع رضا شاه بود، این در حالی است که مشروعیت شاید لازمه اصلی تأثیرگذاری اقدامات یک سازمان دولتی در جامعه باشد.

### گفتار دوم: سازمان‌های زنان تا دهه ۱۳۴۰ شمسی

با کناره‌گیری رضا شاه از سلطنت و برافتادن نظام خودکامه‌ای که بنیان نهاده بود، زنان نیز همانند دیگر اقشار جامعه ایران توانستند در صحنه اجتماعی و سیاسی پس از شهریور ۱۳۲۰ به نقش‌آفرینی بیشتری به‌پردازند. در این زمان، زنان علاوه بر انجام فعالیت‌های مستقل، به‌ویژه با احزاب سیاسی پیوندهای نزدیکی یافتند و کوشیدند از راه آن‌ها به پیگیری اهداف خود به‌پردازند. برای نمونه حزب توده به تأسیس تشکیلات دموکراتیک زنان پرداخت و خواهان حق رأی برای زنان گردید. در همین زمان نخستین حزب زنان به نام حزب زنان ایران توسط صفیه فیروز بنیاد گذارده شد و فاطمه سیاح به دبیر کلی آن رسید. مهم‌ترین هدف این حزب کسب حق رأی برای زنان بود (Paidar, 1994: 103).

به‌طور کلی در دهه‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ هجری شمسی، هم‌زمان با وجود آزادی‌های نسبی در جامعه، فعالیت‌های سیاسی زنان نیز اوج گرفت و در کنار آن به ویژه انواع نشریات مربوط به زنان نیز منتشر گشتند. جوهره بیشتر این نشریات نیز تأکید بر فعالیت‌های اجتماعی زنان و عدم گوشه‌نشینی آنان بود. در حوزه سیاسی نیز حق رأی مهم‌ترین خواسته زنان را تشکیل می‌داد. در جریان وقایع سال‌های ۳۲ هجری ۱۳۳۰ شمسی، در زمان حکومت مصدق، نیز آگاهی سیاسی زنان، افزایش ناگهانی یافت و آنان در حمایت از حکومت مردمی مصدق همپای مردان اقدام می‌کردند. حتی در جریان قیام خونین ۳۰ تیر ۱۳۳۱ نیز آنان حضوری فعال داشتند.

به‌طور کلی، در این زمان با پدیدار شدن جلوه‌های آزادی، سازمان‌های مستقل زنان نیز دوباره رشد کردند چنان‌که در این زمان شاهد پیدایش احزاب زنانه نیز هستیم. جدا از میزان تأثیرگذاری این سازمان‌ها و احزاب، صرف اقدام آن‌ها تأثیرات مثبتی در ذهنیت جامعه در زمینه شایستگی و صلاحیت زنان برای انجام کارهای سیاسی و پذیرش مناصب عمومی برجای می‌گذاشت. مهم‌ترین هدفی که این سازمان‌ها و احزاب برایش نبرد می‌کردند، دستیابی به حق رأی و نیز انجام اصلاحات قانونی در ساختار حقوقی کشور به سود برابری جنسیتی بود. برای نمونه، «جمعیت زنان ایران که در سال ۱۳۲۱ تأسیس شده بود، در تاریخ ۱۳۳۵ نام سازمان زنان طرفدار اعلامیه حقوق بشر را برگزید و مرام خود را کوشش در اجرای مواد اعلامیه که مربوط به حقوق زن است و فعالیت‌های جمعیت را در این زمینه قرار داد» (بامداد، ۱۳۴۷: ۸).

در دوران پهلوی دوم تا ابتدای دهه ۱۳۴۰ تغییر خاصی در وضعیت سیاسی زنان ایرانی روی نداد؛ هر چند به خاطر آزادی‌هایی که بعد از شهریور ۱۳۲۰ در جامعه ظاهر گشته بود، طبیعتاً زنان نیز مجال یافتند که با استفاده از فرصت، اندکی به سازماندهی خود به‌پردازند. جالب این‌جاست که حتی در زمان محمد مصدق یعنی نخست‌وزیری که بیشترین توجه را به اصول و قواعد حکومت دموکراتیک داشت، کار خاصی برای افزایش مشارکت زنان در صحنه سیاست و رفع موانع پیش روی آنان در این زمینه، صورت نگرفت. البته شاید دلیل این خودداری مصدق را بتوان در این دانست که وی در مدت دو سال حکومت کوتاه خویش، آن‌چنان درگیر مسایل و مشکلات و همچنین توطئه‌های داخلی و خارجی بود که فرصت آزادی برای دست زدن به این گونه اصلاحات ریشه‌ای پیدا نکرد.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نیز که بیشتر آزادی‌های موجود در دهه ۱۳۲۰ تعطیل شد، طبیعی بود که وضعیت زنان از این نبود فضای آزاد متأثر شود و روند روبه‌رشد و بهبود، متوقف و یا دستخوش کندی گردد. در هر حال این وضعیت ادامه داشت تا این‌که سرانجام تحول رسمی و قانونی مهمی در وضعیت زنان ایرانی پدید آمد و آن کسب حق رأی و نیز حق انتخاب شدن در مجلس شورای ملی و مجلس سنا بود. لیکن آنچه در این باره به راستی طعنه‌آمیز می‌نماید، این است که این امر دقیقاً مصادف با زمانی شد که شاه چالش‌های بزرگی را که در دو دهه گذشته در برابر حکومت مطلقه‌اش قرار داشت با موفقیت پشت سر گذارده و اینک با پشتیبانی ایالات متحده آمریکا و در راستای نقش منطقه‌ای که این ابرقدرت برای ایران در نظر گرفته بود، به تحکیم حکومت مطلقه‌اش می‌پرداخت.

به‌طور کلی، چگونگی وضعیت سیاسی زنان در هر جامعه‌ای تابعی از میزان وجود دموکراسی در آن جامعه است، بنابراین شاید بدین وسیله بتوان توضیح داد که چرا کسب حق رأی زنان در ایران را نه خود اکثریت زنان ایرانی چندان جدی گرفتند و نه در نتیجه این حق تازه، تغییری چشم‌گیر در میزان مشارکت سیاسی اکثریت زنان روی داد. در واقع تأثیرات این امر را تنها باید در سطح سمبولیسم مورد پشتیبانی شاه و نیز در قشر اندکی از زنان وابسته به دربار جستجو کرد که با استفاده از این حق به خرسند ساختن آرزوهای شخصی خویش جهت دستیابی به مناصب سیاسی پرداختند. به هر صورت در مهر ماه ۱۳۴۱ شمسی، لایحه انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی در هیأت دولت به تصویب رسید که در آن حق رأی دادن و

سازمان‌های زنان در ایران عصر پهلوی

انتخاب شدن را برای زنان در نظر گرفته بود. این لایحه به خاطر مخالفت شدید مذهبی با آن توسط هیأت وزیران لغو شد. ولیکن شاه و دربار حاضر به عقب‌نشینی نبودند و کمتر از شش ماه پس از آن، با طرح مسأله رفراندومی که قرار بود موارد شش‌گانه «انقلاب سفید شاه و ملت» را تحکیم کند، مسأله حق رأی زنان بار دیگر مطرح شد. شاه در جریان این رفراندوم از زنان ایرانی دعوت کرد تا پای صندوق‌های رأی بروند. بدین ترتیب «پیش از اصلاح قانون انتخابات در مجلس و پذیرش حقوق سیاسی زنان از راه‌های قانونی، شاه از رأس هرم قدرت سیاسی فرمان‌هایی صادر کرد که مقابله و مناقشه وسیع نیروهای مذهبی و غیرمذهبی مخالف را به شدت برانگیخت» (کار، همان: ۲۷). دربارهٔ مخالفت‌های محافل مذهبی و غیرمذهبی، جدا از این‌که مخالفت خود را بر چه اصولی مبتنی می‌ساختند و چه استدلالی به کار می‌گرفتند، یک چیز روشن بود و آن این‌که ریشهٔ اصلی مخالفت‌ها به ساختار خودکامهٔ حکومت شاه باز می‌گشت. مدعای مخالفان این بود که در حالی که اکثریت جامعه و مردان نیز از حق رأی راستین محرومند و انتخابات حالت صوری و ظاهری دارد، دادن حق رأی به زنان تنها ترفندی از سوی شاه برای دموکراتیک نمایاندن حکومت خود و اقدامی کاملاً نمادین است. محمد علی کاتوزیان در این باره می‌گوید: «به راستی که مردان از هیچ‌گونه حقوق سیاسی برخوردار نبودند، چه رسد به زنان!» (کاتوزیان، ۱۳۷۶: ۲۷۲).

پس از اعطای حق رأی به زنان در سال ۱۳۴۱ و همچنین پیدایش ایدئولوژی تمدن بزرگ، در کارکرد و نیز ساختار سازمان‌های زنان دگرگونی‌های ژرفی صورت پذیرفت. ایدئولوژی «تمدن بزرگ» یک بعد جنسیتی نیز داشت. خانواده سلطنتی به صورت الگوی آرمانی خانواده در ایران مطرح گردید. شاه، به‌عنوان مرد آرمانی ایرانی، نیرومند، مردانه، تک‌ذهنی، اخلاقی، حمایت‌گر و رئیس مسلم خانواده و ملتش بود (Paidar, 1994: 148). وی به مشارکت زنان در جامعه اعتقاد داشت ولیکن زنانی را که «می‌کوشیدند از مردان تقلید کنند» نمی‌توانست تحمل کند. وی «تحت تأثیر هیچ زنی در طی زندگی‌اش نبود». فالاچی در برداشت خود از مصاحبه با شاه می‌گوید، «در نظر شاه، زنان دستیاران ظریفی هستند که نمی‌توانند مثل مردها فکر کنند، ولی بعداً کاری می‌کند که همین زن‌ها از نظر حق و وظیفه با مردها برابر باشند. در اجتماعی که زن‌ها هنوز چادر بر سر دارند، شاه ناگهان به دختران دستور می‌دهد که خدمت



زیر پرچم انجام بدهند» (فالاچی، ۱۳۵۷: ۳). شاه از فمینیسم غربی بیزار بود و معتقد بود که زنان ایرانی «نیاز و تمایلی» به علاقه‌مندی به این مزخرفات را ندارند. شاه دیدگاه‌هایی زن‌ستیزانه داشت و به رغم اینکه به خاطر الزامات ناشی از نوسازی جامعه با ورود زنان به صحنه فعالیت‌های اجتماعی موافقت کرده بود، به هیچ وجه حاضر نبود زنان را در صحنه سیاسی به صورت مشارکت‌کنندگانی فعال و یا در مقام رهبری جامعه ببیند. به گفته نیکی کدی، «شاه با وجود این که هیچ احترام خاصی برای زن‌ها، قائل نبود، بعضاً تحت فشار سازمان زنان همسانی که به وجود آورده بود، فکر می‌کرد که تشویق زن‌ها به اشتغال در نیروی کار مملکت می‌تواند در رشد اقتصاد ایران مؤثر بوده باشد» (کدی، ۱۳۶۹: ۳۵۴).

### گفتار سوم: تشکیل سازمان زنان ایران

ایدئولوژی رسمی تمدن بزرگ که مورد تبلیغ رژیم پهلوی قرار داشت جنبش زنان را سفت و سخت در بر گرفت، و محمد رضا پهلوی نیز دقیقاً به همان راهی رفت که پدرش رفته بود: یعنی ایجاد یک سازمان دست پرورده دولت برای گنجاندن زنان در روند نوسازی به عنوان سیاست رسمی و در عمل جهت کانالیزه کردن مشارکت زنان در جامعه و آفریدن شهروندانی وفادار به سلطنت از آن‌ها. فرد هالیدی درباره فلسفه تشکیل این‌گونه سازمان‌ها در آن زمان می‌نویسد، «دولت ایران خود را به صورت قهرمان حقوق زنان جلوه داده است ولی مانند اصلاحات ارضی و اتحادیه‌های کارگری فرمایشی، در این مورد نیز هدف آن بوده است که تغییراتی در جامعه ایران برای تسهیل کار دولت به وجود آورند و از ظهور جنبش‌های مستقل از دولت که می‌توانند درخواست‌های حاد و جدی داشته باشند، جلوگیری کنند» (هالیدی، ۱۳۵۸: ۲۶). در سال ۱۳۴۴ شمسی برابر با ۱۹۶۶ میلادی، شورای عالی سازمان‌های زنان که از شماری از سازمان‌های مستقل زنان تشکیل می‌شد به سود یکپارچگی و همگونی و کنترل سخت‌تر از بالا، منحل شد (Paidar, 1994: 149). بدین ترتیب، سازمان زنان ایران، تحت ریاست عالی‌ه شاهزاده اشرف پهلوی و نیابت ریاست عالی‌ه بانو فریده دیبا (مادر ملکه) تشکیل گردید (اساسنامه سازمان زنان ایران، ماده ۷). شورای مرکزی سازمان از یک زن، فرخرو پارسا، که وزیر آموزش و پرورش (نخستین وزیر زن ایرانی) بود، و نه مرد که مناصب ریاست سنا، ریاست مجلس، وزارت دادگستری، وزارت اقتصاد، وزارت کشور، وزارت بهداشتی، شهرداری

سازمان‌های زنان در ایران عصر پهلوی

تهران، و ریاست پلیس تهران، را داشتند، تشکیل می‌گردید. این دومین سازمان زنانی بود که از دوران مشروطیت پا به عرصه وجود می‌نهاد در حالی که رهبری آن با مردان بود. کانون بانوان - که توسط رضا شاه ایجاد گردید - و سازمان زنان، هر دو زنان را در سطوح پایین و توده‌ای و مردان را در سطح تصمیم‌گیری قرار داده بودند (Ibid, 149).

مهنز افخمی - که از سال ۱۳۴۹ به دبیر کلی سازمان زنان ایران رسیده بود - شرحی متفاوت از تشکیل این سازمان و منطق وجودی آن می‌دهد: «در سال ۱۹۶۴ میلادی (۱۳۴۳ هـ.ش)، پنجاه‌ویک زن که نمایندگی گروه‌ها و منافع مختلفی را برعهده داشتند، گرد آمدند تا شیوه‌های گوناگون دستیابی به یک ساختار سازمانی ماندگارتر را برای فعالیت‌های زنان بررسی کنند. در ۱۹۶۶ میلادی (۱۳۴۴ هـ.ش)، پیش‌نویس اساسنامه سازمان زنان ایران به جمعی از نمایندگان از سراسر کشور ارائه گردید» (Afkhani, 1984: 331).

همان‌طور که ملاحظه می‌شود در شرح افخمی از تأسیس سازمان زنان ایران، نقش هدایت‌کننده و کنترلی دولت کاملاً نادیده گرفته شده و ایجاد این سازمان نتیجه تلاش‌های مستقل و داوطلبانه زنان قلمداد شده است. ولیکن آن چنان که گفته شد، آنانی که این سازمان را بنیاد گذاردند، اندیشه‌های دیگری برای آن در ذهن داشتند که کاملاً با نوع فعالیت یک سازمان مستقل متفاوت بود.

هدف سازمان زنان ایران در اساسنامه، این موارد عنوان شده بود:

هدف غایی و رسالت سازمان بالا بردن دانش فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی زنان ایران و آگاه کردن آنان به حقوق، وظایف و مسؤولیت‌های خانوادگی و اجتماعی و اقتصادی است (اساسنامه سازمان زنان ایران، ماده ۱).

همچنین براساس ماده ۲ اساسنامه، سازمان زنان ایران، برای تحقق بخشیدن به اهداف خود، این وظایف را برعهده گرفت:

الف- دفاع از حقوق فردی، خانوادگی و اجتماعی زنان در جهت تأمین برابری کامل آنان در اجتماع و در برابر قانون.

ب- کوشش در راه تعمیم آموزش و پرورش زنان ایران، به ویژه پیکار با بی‌سوادی و کمک به گسترش آموزش حرفه‌ای.

پ- تأمین شرکت گسترده زنان در نوسازی ملی در زمینه‌های مختلف اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، و هماهنگ کردن فعالیت‌های آنان در این زمینه‌ها.

ت- یاری کردن به زنان در اجرای مسؤولیت‌های فردی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی.

تبصره- سازمان زنان ایران، تأسیس و توسعه «مرکزهای رفاه خانواده» را به‌عنوان اساسی‌ترین وسیله‌های اجرای وظایف چهارگانه بالا مورد توجه خاص قرار می‌دهد.

ث- ایجاد تفاهم، دوستی و همکاری میان زنان ایران و زنان کشورهای دیگر.

برطبق ماده ۳ قرار شد سازمان زنان دارای چهار نوع عضو باشد:

۱- اعضاء عادی انفرادی ۲- جمعیت عضو ۳- عضو افتخاری ۴- عضو وابسته.

سازمان زنان دارای مجمع عمومی عادی بود که همه ساله در آذرماه تشکیل می‌گشت. از نظر تشکیلات نیز، مرکز کل سازمان، در تهران بود و در مرکز هر استان یا فرمانداری کل، سازمان زنان استان یا فرمانداری کل و در مرکز هر شهرستان و هر بخش شعبه سازمان زنان تشکیل می‌گشت (اساسنامه سازمان زنان ایران، ماده ۳۰). بنابراین قرار بر این بود که این سازمان به‌صورت کاملاً گسترده و با داشتن شعبه‌های پرشمار در سطح ملی، در کل کشور حضور داشته باشد.

در اساسنامه سازمان زنان، تنها به فعالیت‌های اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی اشاره شده بود و جای فعالیت‌های سیاسی در آن کاملاً خالی بود. اعضای سازمان نیز از شرکت در فعالیت‌های سیاسی منع شده بودند. اعتقاد نگارنده بر این است که اینگونه چشم‌پوشی از گنجانیدن ابعاد سیاسی اقدامات سازمان زنان ایران در اساسنامه رسمی آن، معنایی روشن می‌توانست داشته باشد: قرار نبود که هیچ کس، حتی سازمان دولتی و وابسته‌ای هم‌چون سازمان زنان، دخالتی در روند تصمیم‌گیری‌های سیاسی داشته باشد؛ زیرا این وظیفه دشوار و خطیر، طبیعتاً از آن عقل کل سیستم، یعنی محمد رضا شاه بود. آنچه که دیگر نهادهای زیردست وی می‌بایست انجام می‌دادند تنها بررسی راه‌های مختلف چگونه بهتر به اجراء گذاردن سیاست‌هایی بود که اعلی‌حضرت همایونی به اتخاذشان پرداخته بود. البته این گریز سازمان زنان از فعالیت‌های سیاسی همیشگی نبود و با تأسیس حزب رستاخیز و به دستور شاه، با تغییر در اساسنامه سازمان زنان، وظیفه تازه‌ای برای سازمان زنان نیز تعیین شد.

سازمان‌های زنان در ایران عصر پهلوی

در سال ۱۳۵۵ شمسی، مهناز افخمی، دبیر کل سازمان، به پست تازه ایجاد شده وزیر مشاور در امور زنان برگماشته شد. اساسنامه سازمان اصلاح شد تا «آماده‌سازی و هماهنگ‌سازی زنان جهت مشارکت فعالانه در توسعه ملی ایران در محدوده‌های حزب رستاخیز» در آن گنجانده شود (Sansarian, 1982: 83). بنابراین سازمانی که تاکنون قصد بر این بود تنها به فعالیت‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی به‌پردازد و به گفته خودشان، زنان را برای فرایند نوسازی و ملت‌سازی آماده کند با تغییر نظر دیکتاتور که ناگهان خواهان عضویت همه ایرانیان در حزب رستاخیز شده بود، با اصلاح در اساسنامه‌اش، وظیفه تازه حمایت از حزب رستاخیز را نیز بر عهده گرفت و دیگر جای تردیدی در وابستگی به رژیم پهلوی از خود باقی نگذاشت.

درباره ساختار این سازمان تفاسیر بسیار متفاوتی مطرح گشته است. برای نمونه مهناز افخمی، واپسین دبیر کل سازمان، در این باره می‌گوید، «اساسنامه سازمان تازه، جنبشی مردمی و سراسر ملی را مجسم می‌ساخت که مسؤولانش می‌بایست از میان اعضاء در هر شعبه برگزیده می‌شدند. این مسؤولان نیز به نوبه خود یک شورای مرکزی یازده نفری را برمی‌گزیدند که رهنمودها را ارائه کرده، اهداف را تعیین می‌کردند» (Afkhani, 1984: 331). حتی درباره ریاست اشرف پهلوی بر این سازمان نیز، روندی از پایین به بالا مطرح می‌گردد؛ «از اشرف پهلوی خواسته شد تا به‌عنوان رئیس افتخاری آن عمل نماید؛ هدف این بود که از حمایت وی جهت تأمین اهرم سیاسی سازمان در نبردش علیه عناصر فئادیک (متعصب و واپس‌گرا) استفاده شود» (Ibid, 332).

برخلاف افخمی، نویسندگان مستقل شرح دیگری درباره سازمان زنان ارائه می‌دهند. پروین پایدار می‌نویسد، «سازمان زنان ایران به نهادی بسته، سلسله‌مراتبی و غیردموکراتیک بدل گردید و دچار زوال و فساد ذاتی این‌گونه نهادها گردید» (Paidar, 1994: 150). همچنین افسانه نجم‌آبادی نیز در این باره می‌گوید، «یک سازمان زنان دولتی تشکیل گردید تا راه آزادسازی زنان را هموار سازد؛ این تحول به دوره‌ای از فعالیت‌های مستقل زنان پایان بخشید» (Najmabadi, 1991: 62). همچنین وی اعتقاد دارد که با تأسیس سازمان زنان ایران، هم اهداف و هم فعالیت‌های زنان تابع دستورالعمل‌های صادره از بالا قرار گرفت، به‌ویژه بدین خاطر که به هیچ سازمان زنان مستقل دیگری اجازه موجودیت داده نمی‌شد (Ibid, 62).

در مورد اقدامات سازمان زنان ایران باید گفت که بیشتر تأکید این سازمان بر افزایش آموزش و تحصیلات زنان، و فراهم کردن تسهیلاتی برای زنان جهت ورود آنان به بازار کار دور می‌زد. البته باید به یاد داشت که همه این اقدامات در درون چارچوب ایدئولوژی «تمدن بزرگ» شاه صورت می‌گرفت. این سازمان از لحاظ سازمانی گسترش بسیاری پیدا کرد، به گونه‌ای که «تا نیمه سال ۱۹۷۸ میلادی (۱۳۵۷ هـ.ش) یعنی دوازده سال پس از تأسیس، سازمان زنان ایران، به صورت شبکه‌ای با ۴۰۰ شعبه و ۱۱۵ مرکز، و ۵۱ سازمان وابسته، شامل اقلیت‌های مذهبی، انجمن‌های حرفه‌ای، و دیگر گروه‌های دارای علایق ویژه رشد یافته بود» (Afkhani, 1984: 335). البته باید در نظر داشت که همانند دیگر اقداماتی که توسط حکومت در مورد زنان و نوسازی صورت گرفت، آثار اقدامات این سازمان، به هیچ وجه زنان روستایی را متأثر نساخت و حتی دامنه تأثیر آن میان زنان شهری نیز محدود به برخی اقشار خاص بود.

نکته دیگر این است که آنچه درباره نارسایی‌های سازمان زنان گفته شد - همانند بحث از نوسازی شاه - نباید به این تصور منجر شود که حضور این سازمان هیچ تأثیری در وضعیت زنان ایرانی باقی نگذارد. در واقع آنچه درباره وابستگی این سازمان گفته شد، بدین معنی نیست که این سازمان الزاماً دست‌نشانده و عروسک خیمه‌شب‌بازی شاه بود. «همانند دیگر سازمان‌های رسمی، سازمان زنان ایران هویت و فرهنگ خاص خویش را پدیدار ساخت. بسیاری از زنان وفاداری که در آن فعال بودند به راستی به مسئله انقیاد زنان علاقه‌مند بودند و از دهه ۱۳۲۰ شمسی برای حقوق زنان مبارزه می‌کردند» (Paidar, 1994: 150). هویت فرهنگی و منافع سازمان الزاماً با منافع شاه در هر موضوعی منطبق نبود. نجم‌آبادی می‌گوید که «سازمان زنان ایران نقش مهمی در پیش‌برد سیاست‌های مثبت درباره زنان در چارچوب دستگاه دولت بازی کرد» (Najmabadi, 1991: 63).

یکی از مسائل دیگری که موجب عدم کارآمدی سازمان زنان و اثربخشی اقدامات آن در سطح جامعه گردید، از ترکیب رهبری آن سازمان ناشی می‌گشت. سپردن ریاست سازمان به اشرف پهلوی - که به خاطر فساد اخلاقی، زد و بندهای مالی و دست داشتن در بسیاری از کارهای خلاف اخلاق و شؤونات، بسیار بدنام بود - ضربه شدیدی به سازمان وارد ساخت. همچنین حضور وی و نیز فریده دیبا، مادر ملکه، در ترکیب رهبری موجب شد که به این

سازمان‌های زنان در ایران عصر پهلوی

سازمان جلوه‌ای بیش از حد دولتی داده شود، و همه این‌ها در زمانی که حکومت شاه به سبب اقدامات سرکوب‌گرانه‌اش، نقض شدید مفاد قانون اساسی و نادیده گرفتن قوانین شرع، روزه‌روز با بحران مشروعیتی فزاینده دست و پنجه نرم می‌کرد، از اعتبار سازمان، به‌عنوان نهادی مستقل جهت پیگیری اهداف مشروع زنان می‌کاست. شاید همین مسأله یکی از عوامل عدم تمایل بسیاری از زنان جامعه به همکاری با این سازمان در زمان حیاتش بوده باشد.

شگفت این است که مجله زن روز که در آن زمان به‌طور ثابت معمولاً با سیاست‌های تبلیغی در تثبیت حاکمیت پهلوی هماهنگ بود، با پدید آمدن نخستین جلوه‌های انقلاب اسلامی و با استفاده از فضای بازی که در واپسین ماه‌های حکومت پهلوی ایجاد گشته بود، برخلاف معمول که این مجله فعالیت‌های سازمان زنان را منعکس می‌ساخت، با عنوانی درشت در سرمقاله خود نوشت، «سازمان زنان ایران، تشکیلات پوچ و کاغذی و بی‌ایمان!». همچنین در همان دوران در مطلبی دیگر می‌گوید، «متأسفانه سازمان زنان ایران، مثل بسیاری از سازمان‌های حزبی و نمایشی دیگر، نه ذاتی اصیل داشت و نه ریشه‌ای در قلب ملت و اگر به حق و انصاف به پرونده و کارهای این سازمان در ۱۰ ساله اخیر بنگریم، به این حقیقت تلخ می‌رسیم که چیزی شبیه اتاق اصناف و یا سازمان قلابی مبارزه با گران‌فروشی بود که وظیفه ظاهری‌اش حمایت و پشتیبانی از حقوق حقه و انسانی زن ایرانی بود، ولی این حمایت و دلسوزی از روی کاغذ و از حدود الفاظ خارج نمی‌شد».

نیکی کدی در خصوص این سازمان می‌گوید که از آن‌جایی که کلیه فعالیت‌ها و سازمان‌های مربوط به زنان در «سازمان زنان ایران» که یک ارگان رسمی و دولتی بود ادغام شده بود، زنانی که با رژیم سرسختانه مخالفت می‌کردند از نزدیک شدن به سازمان مزبور اجتناب کرده و خود نیز از پیگیری خواسته‌های صد در صد زنانه اجتناب می‌کردند. زیرا چنین خواسته‌هایی را، در آن زمان که هدف اصلی، برانداختن شاه و رژیم او بود، عامل تفرقه و جدایی در صفوف می‌دانستند (کدی، 1369: 364).

تأثیر دوگانه اقدامات این سازمان را به روشنی می‌توان در سخنان مهناز افخمی در یکی از مقالاتش درباره جنبش زنان در پیش از انقلاب پیدا کرد که در آن بر نقش سازمان زنان در دامن زدن به آگاهی سیاسی زنان ایرانی و ورود آن‌ها به صحنه مشارکت سیاسی علیه رژیم پهلوی تأکید می‌کند. وی می‌نویسد: «میزان آگاهی سیاسی توده‌های زنان ایرانی در طی

راهپیمایی‌های ضدحکومتی سال‌های ۷۹-۱۹۷۸ میلادی (۱۳۵۷-۱۳۵۶ هـ.ش) به گونه‌ای برجسته نمودار گردید. در یکی از اجلاس دبیران سازمان (زنان ایران)، از دبیر استان کرمان دربارهٔ زنان باحجابی که اخیراً در یک تظاهرات شرکت کرده بودند، پرسش کردیم که «آنها که بودند؟» وی پاسخ گفت: «اعضای خود ما!». شما همیشه می‌گویید آنها را بسیج کنید. حالا آنها بسیج شده‌اند و فریاد می‌زنند «زنده باد خمینی!». باین حال تا به امروز ما هنوز هم توافق داریم که آنچه که اهمیت دارد این است که آنان خواستهٔ خودشان را فریاد می‌زدند» (Afkhami, 1984; 335).

شگفت‌انگیزترین قضیه‌ای که در جریان اعتصابات بر ضد رژیم پهلوی روی داد این بود که در ماه‌های واپسین انقلاب حتی کارکنان نهاد دولتی سازمان زنان ایران نیز به اعتصابات پیوستند (Sansarian, 1982:117). همین نکته نشانگر این است که تا چه حد مشارکت زنان در انقلاب دامن‌گستر گشته بود که حتی کارکنان سازمان زنان را نیز دربرگرفته بود؛ یعنی سازمانی که انتظار می‌رفت بالاترین میزان وفاداری را به رژیم پهلوی از خود نشان بدهد. ولیکن با اوج گرفتن فرایند مخالفت با رژیم، حتی زنان این سازمان نیز دلایلی برای مخالفت با رژیم پهلوی یافته بودند و خود را ملزم به همراهی با دیگر زنان و مردان جامعه می‌دیدند. همچنین با اوج گرفتن جنبش انقلابی در ایران، شریف امامی پست وزارت امور زنان را از کابینهٔ خویش حذف کرد. مسأله بالا از نظر نگارنده، نشانگر این است که به سبب برخی اقداماتی که وزارت امور زنان انجام داده بود و از نظر اکثریت مردم غیراسلامی به شمار می‌رفت، هم اکنون که شریف امامی از سر فریب‌کاری و مردم‌فریبی قصد داشت سیمایی طرفدار مذهب از خود نشان دهد، وادار گردید به حذف آن وزارتخانه دست بزند (جان‌فوران، ۱۳۷۷: ۵۶۱). خود همین مطلب می‌تواند تا حد زیادی دلایل عدم موفقیت آن وزارتخانه و دیگر نهادهای حکومتی زنان را برای بهبود امور زنان، در چارچوب یک جامعهٔ مذهبی تبیین نماید. برای نمونه، مجلهٔ زن روز در همان دوران، در مهر ماه ۱۳۵۷، می‌نویسد، «چند هفته است که دیگر از سازمان زنان ایران گویی که خبری و اثری نیست. انگار آدمکی برفی بود که با آفتاب تموز آب شد و از میان رفت. وزیر و دبیر کلش که خانمی خوش‌پوش و بزک کرده و فرنگی مآب و سینما باز و سمپوزیوم‌دار و کنگره‌ساز و اهل این گونه ادا و اصول‌های غربی

سازمان‌های زنان در ایران عصر پهلوی

نمایشی بود از کابینه رفت و سازمانش نیز به دنبال او ناگهان چادر خموشی بر سر کشید و در پرده استتار محجوب شد».

**نتیجه‌گیری**

تاریخچه فعالیت‌ها و جنبش‌های اجتماعی - سیاسی زنان ایرانی زیاد طولانی نیست و دست بالا به ابتدای سده نوزدهم و عصر قاجار می‌رسد. با این حال، به سختی می‌توان بسیاری از جنبش‌های سیاسی دو قرن اخیر زنان را فمینیستی و در راستای دفاع از حقوق زنان قلمداد کرد. مهم‌ترین جلوه مشارکت فعالانه زنان در یک صد سال اخیر و پیش از انقلاب اسلامی، جنبش مشروطیت بود که به بسیج گسترده و توده‌ای زنان منجر گشت. جنبش مشروطیت، به رغم اینکه دگرگونی فوری مناسبات پدرسالار در درون جامعه را به همراه نداشت، ولیکن جوانه‌های تحولات بعدی را در زمینه آگاهی و دگرگونی خواهی زنان ایرانی به ارمغان آورد.

هر چند با قیام مسجد گوهرشاد و نیز فعالیت‌های سیاسی دهه‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ هجری شمسی زنان حضور خویش را در صحنه‌های سیاسی حفظ کردند، ولیکن تا هنگام آغاز روند انقلاب اسلامی ایران، این‌گونه فعالیت‌ها عملاً دچار رکود شده بود. علت اصلی این رکود را نیز باید در نوع سیاست‌های حکومت پهلوی به ویژه از سال ۱۳۴۲ به بعد، به‌طورکلی و نیز سیاست‌های خاص جنسیتی رژیم شاه در زمینه زنان جستجو کرد. تاریخچه پیدایش سازمان‌های زنان در ایران به جنبش مشروطه و جریانات پس از آن باز می‌گردد. در زمان رضا شاه، سازمان‌های مستقل زنان جای خود را به یک نهاد دولتی یعنی «کانون بانوان» دادند که اهدافی به جز اهداف مورد نظر جنبش زنان را پیگیری می‌کرد. روند رشد سازمان مستقل زنان پس از شهریور ۱۳۲۰ با شدت بیشتری ادامه یافت تا این‌که با ایجاد فدراسیونی از پانزده سازمان که شورای عالی سازمان‌های زنان ایران نامیده می‌شد، به اوج خود رسید. این شورا تلاش‌های خود را بر کسب حق رأی برای زنان متمرکز کرده بود. در سال ۱۳۴۴ شمسی، در پیگیری سیاست نوسازی و همگام با ایدئولوژی تمدن بزرگ، محمد رضا پهلوی به تأسیس «سازمان زنان ایران» فرمان داد تا بدین ترتیب همچون رویه دیگر دیکتاتورهای نوساز به کانالیزه کردن و گنجانیدن مشارکت زنان در روند نوسازی به‌پردازد. این سازمان از استقلالی که لازمه کار سازمان‌های زنان جهت پیکار جهت دستیابی به حقوق زنان است، برخوردار نبود و



حتی اساس نامه آن نیز با توجه به دگرگونی در سیاست‌های کلان رژیم پهلوی، دگرگونی می‌پذیرفت. این سازمان در ابتدا غیر سیاسی، با تأسیس حزب رستاخیز، فعالیت‌های سیاسی را نیز به وظایفش افزود.

عواملی چند دست به دست هم دادند و این سازمان را از کارآمدی بازداشتند که مهم‌تر از همه، ایستارهای زن ستیزانه خود شاه و عدم اعتقاد قلبی و راستین وی به تغییر و اصلاح وضعیت زنان بود. ساختار پدر سالارانه حکومت پهلوی نیز مانع بزرگ دیگری بود. ترکیب رهبری سازمان زنان نیز که افراد بسیار بد نامی همچون اشرف پهلوی در آن حضور داشتند، به اعتبار و مشروعیت آن آسیبی جدی وارد آورد. سازمان زنان به یکی از نهادهایی تبدیل شد که اساساً وظیفه اعمال و توجیه سیاست‌های جنسیتی رژیم پهلوی را بر عهده داشت. به همین خاطر، از پیگیری مستقلانه حقوق زنان و تلاش برای بهبود وضعیت آنان به ویژه افزایش مشارکت سیاسی آنان بازماند. در این میان، دولت مطلقه در زمان هر دو پادشاه پهلوی همواره مانعی بزرگ را در راه تشکیل و عملکرد سازمان‌ها و احزاب مستقل زنان پدید می‌آوردند، زیرا وجود این‌گونه سازمان‌ها را با پیگیری اهداف جنسیتی رژیم سیاسی خویش در تعارض می‌دیدند.

## فهرست منابع

### الف) منابع فارسی

- اساسنامه سازمان زنان ایران.  
آفاری، ژانت (۱۳۷۷). انجمن‌های نیمه‌سری زنان در نهضت مشروطه، ترجمه جواد یوسفیان، تهران: نشر بانو.  
بامداد، بدرالملوک (۱۳۷۴). زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید، تهران: ابن سینا.  
فوران، جان (۱۳۷۷). مقاومت شکننده، ترجمه احمد تدین، تهران: نشر رسا.  
فالاچی، اوریانا (۱۳۵۷). مصاحبه با تاریخ‌سازان، ترجمه پیروز ملکی، تهران: امیرکبیر.  
کسروی، احمد (۱۳۶۱). تاریخ مشروطیت ایران، جلد دوم، تهران: امیرکبیر.  
کار، مهرانگیز (۱۳۷۶). حقوق سیاسی زنان ایران، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.

سازمان‌های زنان در ایران عصر پهلوی

---

کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۷۶). اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه محمد رضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.

کدی، نیکی (۱۳۶۹). ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: قلم.

ملکزاده، مهدی (۱۳۶۴). تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، جلد دوم، تهران: ابن‌سینا.

هالیدی، فرد (۱۳۵۸). دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران، ترجمه فضل‌ا... نیک‌آیین، تهران: امیرکبیر.

ب) منابع انگلیسی

Najmabadi, A (1991). "Hazards of Modernity and Morality: Women, State and Ideology in Contemporary Iran", in D. Kandiyoti (ed.), *Women, Islam, and State*, London: Macmillan Press.

Sansarian, E (1982). *The Women's Rights Movements in Iran*. New York: Praeger.

Afkhami, M (1984). "Iran: A Future in the Past - The "Pre-Revolutionary" Women's Movements," in Robin Morgan (ed.), *Sisterhood is Global*, Garden City: Anchor Books.

Paidar, P (1994). *Women and the Political Process in the Twentieth Century Iran*. Cambridge: Cambridge University Press.

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.  
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.